

را صادر نمود و مشارالیه سنه ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ میلادی از مصر مهاجرت نموده به هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن اقامت جست و در آنجا رساله‌ای در رد مذهب دهریین تصنیف نمود و در آنجا بود، تا این که فتنه عرابی پاشا در مصر شروع شد. آن هنگام حکومت هند مشارالیه را از حیدرآباد به کلکته خواست و در آنجا اقامتش داده تا این که کار مصر یکسره شد و جنگ انگلیس در آنجا به آخر رسید. پس او را اختیار مهاجرت و مسافرت به هر جا که خواهد دادند. مشارالیه میل مسافرت اروپا نمود و اول مسافرتش به لندن اتفاق افتاد. چند روزی در آنجا توقف نموده به سمت پاریس حرکت کرد. در این مسافرت شیخ محمدعبده مفتی دیار مصر با او موافقت و مراقبت نمود و با هم وارد پاریس شدند. پس انجمن وطنیه عروۃ الوثقی، که در مصر تشکیل یافته بود، روزنامه‌ای دائر بر دعوت مسلمین به سوی اتحاد اسلامی از او استدعا نمودند. مشارالیه روزنامه‌ای موسوم به عروۃ الوثقی تأسیس و دوست قدیمی و واقعی خود شیخ محمدعبده را به تحریر آن نامزد فرمود. هجده نمره از آن روزنامه را منتشر ساخت و در عالم اسلامیت وقعی شایان حاصل نمود. انگلیسها آن روزنامه را سخت تعاقب نمودند و با کمال سختی انتشار آنرا در هند مانع شدند و بدین جهت به همان نمره هجدهم اختتام یافت مشارالیه در مدت سه سال توقف در پاریس مقالاتی در پولتیک روس و انگلیس و عثمانی و مصر انتشار داد که غالبی از آنها را در جراید انگلیسی ترجمه و ضبط نموده‌اند و در بین او و حکیم فرانسوی «دینان» مناظراتی در اصول اسلامی و سایر علوم اتفاق افتاد که او را مجبور به تصدیق به علو مقام علمیت و اتقان برهان و حجت خود نمود. پس برای جواب از سؤال «لرد چرچیل» و «لرد سالبوری» در خصوص حضرت مهدی عجل الله فرجه و ظهور آن جناب موقه به لندن مسافرت و بهزودی مراجعت به پاریس نمود و در آنجا با اکثری از علما و حکما طریق مؤالفت و مراودت پیمود و در نزد آنها مقامی عالی حاصل گردانید. پس قصد مسافرت نجد نمود و در این اثناء ناصرالدین شاه بر مراتب عالی و مقامات شامخه سید مطلع گردید و از اعالی و ادانی کفایت و لیاقت و فضل و هنر آن حضرت را استماع نمود. طالب ملاقات و مایل ندامتش گردید لذا با نهایت میل و رغبت و شوق و سورت، ملاقات سید را تلکرافاً تقاضا نمود. پس مشارالیه مسافرت ایران را اختیار فرمود و بدان سوی حرکت کرد. اول دفعه در اصفهان بر ظل السلطان ورود نمود. مشارالیه مقدمش را بسی گرامی داشت پس از چندی به طهران مسافرت نمود. ناصرالدین شاه او را به خوبی تلقی و استقبال نمود و در

حاج میرزا حسن شیرازی
متوفی در روز دوشنبه ۸ شعبان ۱۳۱۲ قمری



... . بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم
معارضه با امام زمان است عجل الله فرجه ، صفحه ۱۹

میرزا تقی خان امیر کبیر
شهادت ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ قمری برابر ۲۱ دی ۱۲۳۰ شمسی

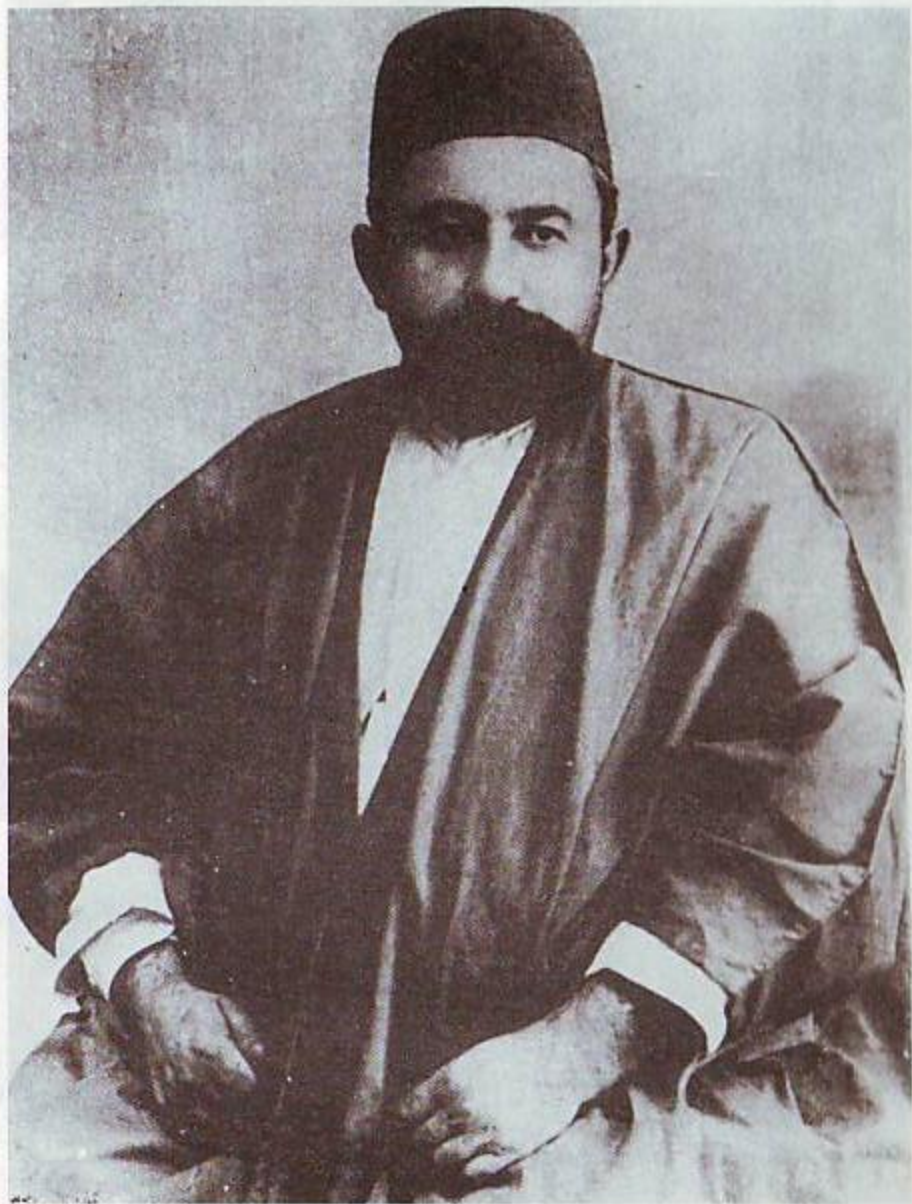


... از خواجه نظام‌الملک وزیر مشهور معروف سلاحه و صاحب بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس یسمارت و لرد پالستون ، و ریشلیو وزیر لومنی سیزدهم فرانسه ، و پرنس کارچه کف روس ، به حق حق به مراتب با عرشه تر و بهتر بود . « صفحه ۶۷

سید جمال الدین اسدآبادی
تولد ۱۲۵۴ قمری - مرگ ۱۳۱۴ قمری



و ... نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال ، و اولین مربی عالم تربیت و کمال ،
حامل لوای آزادی و حریت و هواخواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان ملکءعجم
و سرسلسله تربیت یافتگان طوایف و امم ... محمد جمال الدین سید صفدر ... ، صفحه ۷۰



نزد او به قدری عزیز گردید که بر تمام اولاد و کسان خود مقدمش می‌داشت و نظارت اداره حریبه خود را برای تکمیل بدو تفویض نمود و او را وعده داد که به زودی بر مسند صدارت ایران ارتقایش دهد. چیزی نگذشت که سید به واسطه اطلاعات علمیه و سیاسیه و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاق لسان و حسن بیان به اندازه‌ای در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی در آن عصر می‌توانست آن درجه را از مقام عالی تحصیل نماید. منزلش مجمع بزرگان و مطلق اشراف و اعیان گردید و استماع کلامش را بر یکدیگر مسابقت می‌جستند و از تقرب به حضرتش بر دیگران مباهات می‌کردند. رفته رفته امر سید، شاه را به خیال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هراسی برداشت و در بعضی مواقع از او اظهار کراهت نمود. سید بر خیال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش در مهاجرت دید پس به‌عنوان تغییر آب و هوا اذن مسافرت خواست و به ممالک روسیه مهاجرت نمود. بدو به مسکو ورود داد و نظر به سابقه اطلاعات اهالی آنجا به حالاتش در نهایت احترام پذیرفته شد. پس به سوی پترزبورغ روانه گردید و در آنجا نزد بزرگان از علماء و رجال معروف و پذیرفته آمد و مقالاتی صافیه دائر بر پولتیک ایران و افغان و عثمانی و روس و انگلیس در جراید آنجا انتشار داد و در نزد سیاسیون آن مملکت بسی مطبوع و دلپذیر افتاد و عالم سیاست را به هیجان آورد. در این بین بازار عمومی (اکسپوزیسیون - سنه ۱۸۸۹ م) در پاریس افتتاح یافت و سید جمال‌الدین بدان سوی شتافت. در وقت مراجعت در مونیخ، پایتخت بافاریا (یعنی باویر) با ناصرالدین‌شاه ملاقاتش دست داد. مشارالیه او را به ایران دعوت نموده سید اجابت فرمود به مجرد ورود به طهران مردم بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و چون مسافرت اروپا ذهن شاه را نسبت به او صافی نموده بود از این اجتماعات چندان نگرانی در ماده او حاصل نمی‌کرد، بلکه روز بروز بر تقرب او می‌افزود و در بسیاری از امور و مهام سلطنتی او را واسطه قرار می‌داد و در خصوص قوانین مملکتی از رأی وزین او استشارت می‌فرمود. پس بعضی از رجال درباری خاصه صدراعظم امین‌السلطان بر او رشک بردند و از او نزد شاه بنای سعایت گذاشتند و شاه را بر نفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند و کلمات آنها به اندازه‌ای در مزاج شاه اثر نمود که خودداری نتوانست و آثار بدگمانی را از وجنات خود ظاهر ساخت. سید چون چنین دید از طهران به بلده حضرت عبدالعظیم یک فرسخی طهران رفت و در آنجا اقامت جست. در آنجا نیز مردم دست از ملاقاتش برنداشتند

و بر او گرد آمدند. مشارالیه تقریباً هشت ماه در میان آن‌ها خطابه می‌خواند و آن‌ها را بر اصلاحات مملکتی ترغیب و تخریض می‌نمود. کم‌کم نامش بلند شد و عقایدش در اصلاحات مملکت ایران مشتهر گردید و مردم رفته رفته خواستند بیدار شوند. پس امر سید بر ناصرالدین‌شاه گران آمد و بر استبداد و استقلال خود از او به وحشت افتاد هنگامی که سید در بستر بیماری غنوده بود پانصد نفر سوار برای اخراج او به حضرت عبدالعظیم (ع) فرستاد و مشارالیه را با حالتی فجیع از صحن مطهر بیرون کشیده تحت‌الحفظ از ایران به مملکت عثمانی انتقال دادند. مشارالیه چندی که مریض بود در بصره اقامت جست و پس از بهبودی به لندن رفت انگلیسها نظر به سابقه معرفتی که در حق او داشتند به خوبی پذیرفتندش و در مجامع علمی و سیاسی دعوتش می‌نمودند. مدت توقف در لندن را بیشتر در مباحث پلتیکی ایران و سلوک ناصرالدین‌شاه و خرابی‌هایی که در زمان سلطنت او به ایران وارد آمده بود مذاکره نمود. و اغلب انگلیسها را به خلع او از سلطنت ایران ترغیب می‌کرد. در خلال آن اوقات به توسط رستم‌پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه‌ای از طرف سلطان عبدالحمید سید را به اسلامبول دعوت نموده، سید اشتغال به اصلاح امور وطنی خود را بهانه نموده دعوت سلطان را اجابت ننمود. مجدداً با کمال اصرار و الحاح و ترغیب و تخریض دعوتش نموده، این مرتبه حضور خود را به اسلامبول به شرط معاودت تلگرافاً به عرض سلطان رسانید و در سنه ۱۸۹۲ میلادی مطابق ۱۳۰۹ هجری بدان سوب حرکت نمود. توجهات سلطانیه و تکریمات علما و رجال دیپلوماسی مدت چهارسال در آنجا اقامتش داد و در این مدت با نهایت خوشی و احترام و اجلال زیستن نمود. در اواخر سنه ۱۸۹۶ مرض سرطان در فك اسفلیش بروز نمود و تا گردش امتداد یافت و به همان مرض سرای فانی را وداع گفت. در نهم مارس ماه سنه ۱۸۹۷ میلادی مطابق سنه ۱۳۱۴ هجری جنازه‌اش را در مقبره و شیخ‌لر مزارلفی، نزدیک نشان طاش دفن کردند، رحمه‌الله علیه.

این بود آنچه که از عبارات فاضل معاصر جرجی زیدان ترجمه و انتقاد و در این تاریخ خود درج نمودیم. پس از این، فاضل معاصر در صفات شخصیه سید شرح مفصلی می‌نویسد که از موضوع ما خارج است و در پاره‌ای از آن در ذیل آمله و اعماله می‌نویسد قصد سید اتحاد مسلمانان و جمع آنان در حوزه یک دولت اسلامی بود در تحت لوای خلافت عظمی. اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح مجلاتی و غیره در باره سید استعلام و استفسار نموده از این قرار است: سید جمال‌الدین ایرانی و از قریه

اسدآباد همدان است .

قصبه اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسدآباد از املاک مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار است . جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عدد نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر می باشد .

پدر سیدجمالالدین سید صفدر بی سواد و از سادات فقیر اسدآباد و شغلش رعیتی بود خانواده سید جمالالدین از خانواده های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال شجره این سلسله نجیبه به خامس آل عبا حضرت امام حسین (ع) ثابت و معلوم است .

سیدصفدر پسرش سیدجمالالدین را در پنجسالگی به مکتب گذارده چون فطانت و ذکاوتی خوب داشت در هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارسی فارغ گردید . زبان فارسی

و ترکی را به خوبی می دانست در سن ده سالگی سید جمالالدین از پدرش قهر کرده به شهر همدان رفت و در مدرسه همدان مشغول تحصیل بود . مدتی هم در اصفهان و مشهد مشغول تحصیل بود . از آنجا به طرف افغانستان مسافرت نموده و در آنجا زبان انگلیسی را فرا گرفته به حسن خلق و فضل و دانش محبوب رجال دربار گردید . چنانچه سابقاً ذکر

شد خانه مسکونی سید ، امروز در اسدآباد معلوم است طایفه و فامیلش را همه کس می شناسند . جناب آقا میرزا علی مجاهد همدانی که از موثقین است گوید : من خواهر سید

جمال را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم . جناب علی خان امیر تومان پسر مرحوم صاحب اختیار به نگارنده گفت دو خواهرزاده دارد سیدجمالالدین ، میرزاشریف و میرزا

لطف الله که در اسدآباد موجود و مباشر آنجا می باشند و این طایفه اباعنجد در اسدآباد مشغول رعیتی بوده و می باشند . و نیز گفت زمانی که سیدجمالالدین به طهران آمد به ملاقاتش رفتم و در مجلس ، مذاکره از فامیلش کردم سید تجاهل کرد و فرمود شنیدم اسدآبادی ، در نزدیک همدان است که اهالی بسیار جاهل و عامیاند . چون دانستم که

تجاهل می کند لذا ساکت شدم .

جناب آقای طباطبائی فرمود که : پسر عموی سیدجمالالدین آقاسیدهادی در مدرسه چاه حصار طهران تحصیل می نمود و سید از اهل اسدآباد است . طایفه صاحب اختیار می گویند : سیدکمال برادرزاده سید جمالالدین الیوم در اسدآباد است .

باری بودن سیدجمالالدین از اهل اسدآباد به تواتر ثابت و مسموع گردید . لکن سبب این که سید خود را به افغان نسبت داد و جدی در این امر داشت معلوم نبود ، تا

این که در این ایام یکی از موثقین گفت : از خود سید جمالالدین سبب را پرسیدم ، جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف به شیخ الرئیس نقل کرد از جناب آقا سیداسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگان است شنیدم که گفت : از سید جمالالدین سبب را پرسیدم . جواب داد چون افغان در جایی کونسل ندارد ، من خود

را به افغان نسبت دادم ، که از دست کونسل‌های ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که می‌روم گرفتار کونسل نباشم .

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید می‌باشد مذکور ساخت . چون سید جمال‌الدین مقصد بزرگی داشت در باره ایران لذا خود را به افغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت ناصرالدین‌شاه محفوظ بماند .

خادم و مصاحب سید که معروف به عارف‌افندی است ابوتراب نامی است از اهل ویدر زرنند ساوه ، که برادرش خادم مدرسه چاله‌حصار است و مشهدی علی‌اکبر نام دارد . خود عارف‌افندی نوکر جناب آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی بود . در زمانی که سیدجمال‌الدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سیدجمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را به عنوان خادمی به سید بست و با سید مسافرت نمود و از تربیت و انفاس قدسیه سیدنگذشت مدتی که به عارف‌افندی و مصاحب سیدجمال‌الدین معروف گردید .

زمانی که سیدجمال‌الدین عازم نجد بود ، به بوشهر وارد شده تلگرافی از طرف حاج‌احمدخان کیا به سرتیپ مسقطی پدر سیدالسلطنه حالی به بوشهر خبر داد که سید وارد بوشهر شده است . از طرف دوستان و هواخواهان سید تلگرافاً و کتباً اصرار در آمدن سید به ایران شد در این اثنا ناصرالدین‌شاه هم تلگراف به سید نمود و آمدنش را به طهران تقاضا کرد . تا آن که سید از راه شیراز و اصفهان وارد طهران شد . در طهران در خانه مرحوم حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب منزل کرد . ناصرالدین‌شاه نهایت احترام را از سید نمود و مراعات مقامات عالیه سید را می‌کرد . علماء و بزرگان و رجال دولت و خواص ملت ، اطراف سید را گرفتند . سید بدون ملاحظه و مداهنه لیلاً و نهاراً و سراً و چهاراً در بیداری ایرانیان می‌کوشید . انجمنهای سری تشکیل یافت و اسرار نهفته گفته آمد .

مرحوم ذکاءالملک گفت: وارد شدم بر سید و او را دریائی از علم و فضل دیدم وان من الیابان لسحراً ، در نطق و بیان سید پیدا بود ، هفت زبان را به خوبی تکلم می‌کرد فارسی ، ترکی همدانی ، ترکی اسلامبولی ، فرانسه ، روسی ، انگلیسی ، عربی ، افغانی و عبری را هم می‌دانست خلاصه گفت عالمی مانند سید قبل از آن و بعد از آن ندیدم .

مرحوم شیخ محمدحسن‌شریعتمدار مدعی شد که با سید مباحثه علمی کند ولی از عهده‌اش بر نیامد و مغلوب گردید . اگر چه شیخ مرحوم گفت : سیدجمال‌الدین خلط مبحث کرد ، لکن سیدجمال‌الدین کسی نبود که در مباحثه بی‌انصافی کند . حکایت کرد مرا کسی که او را غرضی نبود که هیبت سید ، شیخ را مبهور کرد . مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه هم طرف مذاکره با سید شد ولی به حدی از سید مغلوب شد که کینه سید را عمواره داشت .

باری پادشاه ایران بر سید متغیر و خاطرش از او رنجیده اظهار بی‌میلش را نسبت به سید ظاهر نمود. چون سید بی‌میلی ناصرالدین‌شاه را در باره خود تفرس نمود، لذا اجازهٔ مسافرت خواسته به طرف روسیه مهاجرت نمود. در سفر دویم ناصرالدین‌شاه در مونیخ پایتخت بافاریا (باویر) که جزو آلمان است سید را با ناصرالدین‌شاه ملاقاتی دست داد. ناصرالدین‌شاه از سلوک با سید اظهار بی‌اطلاعی و ندامت کرد و اصرار بر آمدن سید به ایران کرد، تا سید را راضی نمود و پس از مراجعت شاه سید ورودش را به دوستانش اطلاع داد. حاج سیاح می‌گوید: من به توسط میرزارضا پیغام دادم که لدی‌الورود بر امین‌السلطان وارد شود و منزل خود را خانهٔ امین‌السلطان قرار دهد، تا این که امین‌السلطان از سید در نزد شاه بد نکوید. لکن سید قبول نکرد و بر حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب وارد گردید. این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند مجالس سری بر پا شد، امین‌السلطان شاه را ترسانید که عملاً قریب حوزهٔ سلطنت ایران از هم خواهد پاشید. شاه ناچار به حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب نوشت که عذر سید را به خوبی بخواید. امین‌الدوله قبل از رسیدن دستخط به امین‌الضرب به سید اطلاع داد لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان کرد به زاویهٔ حضرت‌عبدالمظیم و مدت هفت ماه و چند روز در زاویهٔ مقدسه به دعوت خلق اشتغال داشت و مفاصد سلطنت استبدادی را به مردم رسانید. مردم را آگاه کرد به حقوق خود و پیوسته می‌گفت: من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم، مظلوم را برای این که قبول ظلم می‌کند و سبب جسارت و ظلم ظالم می‌شود. از آنجائی که باید ادعایش را برهانی تکذیب نماید خودش مظلوم واقع شد، چه امین‌السلطان در مقام تخویف ناصرالدین‌شاه بر آمد و از سید سعایت نمود و به شاه عرض کرد عملاً قریب دولت ایران را جمهوری خواهد نمود. دوستان سید هم در مجالس علناً مطالب سید را ذکر می‌نمودند تا آن که پادشاه ایران در مقام نقض قول خود بر آمد دستخط تبعید سید را از ایران صادر فرمود. پانصد سوار مأمور حرکت دادن سید شدند. حالت مأمورین دیوانی در آن وقت معلوم بود که چگونه در خانهٔ سید ریختند و بیچاره را که در حالت مرض و در بستر افتاده بود کشیدند و فرصت ندادند زیر جامهٔ خود را بپوشد. با این حال مرض زنجیر به گردش انداختند و او را سوار یابو کردند. چون از شدت مرض روی اسب خودداری نمی‌توانست لذا پاهایش را با طناب به زیر شکم اسب بستند و با این حال سید را روانهٔ کرمانشاه کردند. حاج محمدحسن‌امین‌الضرب پول و لباس و بوازم سفر برایش روانه داشت و پولی هم برای رئیس سوارها فرستاد که با سید بدرقتاری ننمایند و به کرمانشاه به حسام‌الملک حاکم و حاج آقا حسن وکیل‌الدولهٔ کرمانشاه سفارش‌نامه نوشتند. حسام‌الملک اگر چه با سید بدرقتاری ننمود لیکن سید را معانت نمود از مراد و مردم را از معاشرت او، نیز افتخار برادرزن خود را نگهبان یا سجان سید قرار داد.

اما وکیل الدوله از همراهی سید و معاونت او دریغ و مضایقه نکرد . پس از چندی سید را محترماً روانه بغداد داشت . در بغداد نقیب و والی بغداد مقدمش را مغتنم داشته و ایضاً حاج عبدالصمصاهانی معروف به همدانی کلیه از لوازم احترام فروگذار نکردند . سید به جهاتی روانه بصره گردید و در آنجا توقف نمود تا مرض بهبودی یافت . از آنجا به هندوستان و از آنجا به لندن مسافرت فرمود . در لندن به اندازه‌ای محترم و معزز بود که در مجالس سیاسی دعوتش می‌نمودند .

سلطان عثمانی عبدالحمیدخان کتباً و تلگرافاً او را به اسلامبول دعوت نمود و به حدی اصرار و ابرام کرد تا سید به سمت اسلامبول حرکت فرمود و در اسلامبول با نهایت اعزاز و اکرام چندی به سربرد و با کالسکه سلطنتی حرکت می‌کرد علما و رجال سیاسی پیوسته با او بودند . مجالس سید را بسی مغتنم می‌داشتند، تا آنکه به سلطان رسانیدند که سید با خدیو مصر عهد اتحاد و اتفاقی بسته سلطان عبدالحمیدخان بر خود و استقلالش ترسید و هم قتل ناصرالدین‌شاه را به او نسبت دادند ، که میرزا محمد رضا در اسلامبول دستوری از سید گرفته و به طهران رفته و به مقصود نائل گشته . سفیر ایران مجمعی از سفراء کرده و به سید اظهار داشت که عمل میرزارضا به تحریک شماسست ؟ جواب داد که : من نکفتم میرزارضا ناصرالدین‌شاه را بکش، بلکه گفتم ایران آباد نمی‌شود مگر به قطع ریشه شجره خبیثه استبداد . در حالتی که جزئی درد گلو عارض سید گردید که طبیب سلطان بر او وارد شد مرض سید اشتداد یافت جزئی کلی مزکوم شبیه به مسموم به فاصله چند ساعت گلو و دهان سید آماس کرده و در گذشت رحمه الله علیه .

هر چند امین السلطان صدراعظم ایران نهایت سعایت را در قتل و اعدام سید جمال‌الدین نمود لکن سفیر ایران علاءالملک به مسامحه گذرانید، چه عرق سیادت سفیر و اطلاع بر دوستان و هواخواهان سید باعث شد که سعی در نجاتش نماید . لکن سعی او مثمر نگردید چه سید طرف سوء ظن دولت عثمانی واقع گردید و موقع رفع اتهام از خود نیافت .

اشخاصی که با مقاصد سید همراه شدند از علما مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی و جناب آقای طباطبائی از رجال دولت مرحوم امین‌الدوله و مرحوم مشیرالدوله ، از اعیان آقامیرزا نصرالله‌خان و برادرش آقامیرزا فرج‌الله‌خان ، از شعراء مرحوم ذکاءالملک ، از جریده‌نگاران مرحوم اعتمادالسلطنه ، از اطبا دکتر مهدی‌خان و میرزاداد‌خان و میرزا عبدالله خراسانی ، از تجار مرحوم حاج محمد حسن امین‌الضرب و جمعی دیگر از کسبه مثل آقا میرزا علی‌اکبر ساعت ساز معروف به حکیم ، از ملاکین حاج میرزا آقای ارباب و حاج میرزا حسینعلی پسر مرحوم حاج عبدالعظیم‌هراتی ، حاج سیاح نیز از دوستان سید بود . از قبیل میرزارضا متجاوز از پنجاه نفر بودند که در مجالس سید مات و مبهوت و ساکت می‌نشستند و به خدمتش افتخار می‌نمودند . آقامیرزا حسن که الیوم در مطبعه آقا سید مرتضی

است نیز در اداره سید آمد و رفتی داشت .

مقصود سید در ظاهر اتحاد دول اسلامیة و اتفاق مسلمانان بود. لیکن در معنی جمهوریت و مشروطیت ایران را سعی و جاهد بود. در مجالس علنی مفاصد استبداد و سلطنت استبدادی را آشکار می فرمود و در محافل سری دوستان خود را تحریص و ترغیب می نمود به بیداری مردم. لکن پس از تبعید و نفی از طهران دوستانش را وصیت می فرمود به کتمان و استتار مقصد. چنانچه در یکی از مکاتیب خود به حضرت آقای طباطبائی چنین نوشته است :

ولاصداقاً لا باتحاد المشرب و لا قرابة الا بوحدة المارب و بعد ذلك ليس لك ان تقول مارايتك ومارايتني. . .

زمانی هم در مکه معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام القری و خیالش این بود نمایندگانی مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورد و برای مسلمانان روی زمین يك سلطان که یا در اسلامبول یا در کوفه سکنی گیرد و يك اعلم که در مکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس بر خیزد و پس از امضاء سلطان و اعلم منتشر گردد و سایر پادشاهان مسلمان به اسم امیرالامرائی موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند . سلطان عبدالحمیدخان این انجمن را بر انداخت به توهم این که شاید انتخاب سلطان بر حسب قرعه قرار گیرد و به غیر او قرعه افتد . مدت دوام انجمن يك سال بود و نظامنامه آن طبع و به تمام بلدان فرستاده شد. اجزاء این انجمن معدوم و یا در زوایای خفا جان دادند. فتنه عرابی پاشا در مصر از نتایج این انجمن بود و عرابی پاشا از شاگردان سید بود .

اگر چه فاضل معاصر جرجی زیدان می نویسد از سید تألیف و تصنیفی دیده نشده است لیکن روزنامه عروة الوثقی و روزنامه حبل المتین اول و رساله فضایح الاستبداد و رساله در رد دهرین و طبیعین و رساله ای در حقوق صفحات عالم را گرفته است .

نمی دانم علت چیست که فاضل مزبور می نویسد در باره سید « فقد نشأ قطباً من اقطاب الفلسفة و عاش رکنان ارکان السياسة و لکنه مات و لم يتم عملاً و لوالف کتاباً الخ » . چند مکتوب از مکاتیب سید جمال الدین به دست نگارنده آمد یکی را در حالات آقای طباطبائی درج نمودیم و دیگری را هم که به آقای طباطبائی نوشته است چند فقره آن را ایضاً درج نمودیم سومی مکتوبی است که از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته است چهارم و پنجم دو مکتوب عربی است که به مرحوم آیه الله میرزای شیرازی و علماء ایران نوشته است .

مکتوب سید جمال الدین

که در سفر نانی ایران از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته

عرضه داشت به سده سنیه عالیله و عتبه رفیعیه سامیه اعلیه حضرت شاهنشاه

اسلام پناه ، در « موزیک » ، وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی ، در زمره طرد بودم ، در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به « پترزبورغ » رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم . اعلیحضرت شاهنشاه اقام الله به دغامه المذن استحسان فرمودند . در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم به این عاجز مکالمه نمودند . خلاصه اش آن که اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آن را حق نیست که ایشان را بر جلی و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معانیت برآیند ؛ چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور به قدرت ایشان نیست . دیگر آن که مسئله کارون و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان به رتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است ، نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است . پس حین ورود پترزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه بر ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیت ایشان را در باره دولت روس مسجل کنم . ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به « مسیو کیرس » رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان « ویلنکالی » و « زینویب » شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده به حالت سابقه اعاده نمایند ، این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام می دانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب می دانستم چون ژنرال « ابروچف » در حریبه و ژنرال « دیختر » در وزارت دربار و ژنرال « اغناتیف » سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام « نودیگف » که از خواتین نافذالکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که ما بین روس و انگلیس است می کوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با « مسیو کیرس » و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آن که در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً در این سعی نمودم که به ادله و براهین سیاسیه و به اعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آن است که علی الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله برآید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ایشان

می‌نمودم . چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست ، در آن وقت مقاصد جناب وزیراعظم را پیش نهاده گفتم وزیراعظم به نفس خود در مونیک به من گفتند به شما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نکرده، مسئله کارون و بانک و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب این قدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیراعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم ، چنانچه دوباره هم این مطالب را از پتر سبورخ به ایشان نوشتم . مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آن که مکرراً از حسن مقاصد و نیت عزم جناب وزیراعظم پرسیدند . گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود به شما شفاهاً خواهیم گفت که به نهج جواب به جناب وزیراعظم برسانید. البته اگر این مسئله به نهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نکرده بهتر است .

پس از چندین بار مشورت دو مسلک پلتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده به من گفتند که اگر جناب وزیراعظم می‌خواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آن دو مسلک معین قرار دهیم مسئله به خودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود . این عاجز، شادان و خرسند شدم که به قوت الهیه به تنهایی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیراعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون به طهران رسیدم خارج شهر توقف نموده به جناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانۀ حاج محمدحسن امین‌الضرب را معین نمودند، که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند ، و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم به غیر از يك بار آن هم بعد از يك ماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیراعظم هیچ گونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترسبورخ چه واقع شد و جواب آن مسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد ؟ بلی در این مدت چند بار به منی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستادم وعده

ملاقات مفصل می‌دادند ، چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیراعظم استفسار نشده است و سبب را هم نمی‌دانم در وقتی که اهمال جناب وزیراعظم به وزارت روس معلوم گردید با همه آن محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پطرسبورغ ایشان این امر را به مجرد ملاحظه بازی و اهانت و تحقیر و با خود حیلۀ سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاش سؤال می‌شد و کشف افکار طرف مقابل می‌گردید) شمرده به سفارت خود در دارالخلافۀ طهران تلگراف نمودند که سیدجمال‌الدین از طرف وزیراعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیراعظم می‌خواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً به نهج رسمی با سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سیدجمال‌الدین که به نهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولاقوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده به رجوع قهقرا به نقطۀ اولی برگشت (شگفت) عقدۀ حل کرده را دو باره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج این گونه حرکات را به‌خرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر می‌دانند ، جناب وزیراعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند به خلاف عادت سیاسیین جهان به جای آن که تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جواب‌های ایشان را استماع نکردند (به عرب صاحب گفته بودند که من چیزی به سیدجمال‌الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشان را به پترزبورغ نفرستادم (انالله وانا الیه راجعون) اینک لعب معکوس ، اینک فکر عقیم ، اینک نتیجه فاسده ، با این مسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالك دوری جست (بلاسب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود ما را از آثار وخیمۀ این حرکات حفظ کند . . .) واعجب از این واقعه این است، پس از آن که وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم ، حاج محمدحسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خبایای ذهن خود تقفیش نمودم سبب را ندانستم . آیا به جهت آن بود که دولت روس را به براهین و وسائط دعوت به مسلک و موادۀ دولت ایران نموده، یا برای آن است که به خواهش وزیراعظم به پطرسبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود به قوه‌کد

و جد به دست آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه به پاداش
 مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم ، اما لفظ
 شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد ، که هم
 خیر خواهم هم مطیع . دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه پسند باالله
 علیکم اگر خدا نخواستہ ظهورات مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند
 بر من چه ملامت خواهد بود ، سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب ، هر وقت
 این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این می دارد که ذهن و قاد نقاد
 اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند ، اینک در حضرت
 عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل الله تعالی ان یمدکم
 بالعدل والحق و ینصرکم بالحکمة و یشید دولتکم بقدرته و یحرسه عن کیدالغائبین
 العاجز جمال الدین الحسینی آمین .

پارهای از مکتوب

سیدجمال الدین که به یکی از دوستان خود نوشته است

من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس
 محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم . نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات .
 نه از گرفتاری متألّم و نه از کشته شدن متوحش . خوشم بر این حبس و خوشم
 بر این کشته شدن . حبسم برای آزادی نوع ، کشته می شوم برای زندگی قوم
 ولی افسوس می خورم از این که کشته های خود را ندرویدم ، به آرزویی که داشتم
 کاملاً نائل نگردیدم ، شمشیر شقاوت نگذاشت ، بیداری ملل مشرق را ببینم . دست
 جهالت فرصت نداد ، صدای آزادی از حلقوم ام مشرق بشنوم . ایکاش من تمام
 تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم چه خوش بود تخمهای
 بارور مفید خود را در زمین شور زار از سلطنت فاسد نمی نمودم . آنچه در
 آن مزرعه کاشتم به نمو رسید هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید
 در این مدت هیچ یک از تکالیف خیر خواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو
 نرفت . همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت . امیدواری ها به ایرانم
 بودند . اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند . با هزاران وعد و وعید
 به ترکیبا احضارم کردند ، این نوع مغلول و مقهورم نمودند . غافل از این که
 انعدام صاحب نیت اسباب انعدام نیت نمی شود صفحه روزگار حرف حق را ضبط
 می کند . باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم ، این آخرین نامه را به
 نظر دوستان عزیز و هم مسلک های ایرانی من برسانید ، و زبانی به آنها بگوئید :
 شما که میوه رسیده ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده اید

از حبس و قتال تترسید . از جهالت ایرانی خسته نشوید . از حرکات مذبحخانه سلاطین متوحش نگردید . با نهایت سرعت بکوشید . با کمال چالاکی کوشش کنید . طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مددکار . سیل تجدد به سرعت به طرف مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است . شماها تا می توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید ، نه به قلع و قمع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات . هر گاه بخواهید به اشخاص مانع شوید وقت شما تلف می گردد ، اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می کند . سعی کنید موانعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید . گول عوام فریبان را نخورید (اتقی)

مکتوب سیدجمال الدین

به مرحوم حاج میرزا محمد حسن اعلی الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم - حقا اقول: ان هذا الكتاب خطاب الى روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وحيثما حلت ، و ضراعة تعرضها الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشأت ، و في اي قطر نبئت ، الا و هم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، و اللسان الناطق عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي صان الله به حوزة الاسلام و رد كيد الزنادقة للثام لقد خصك الله بالنبابة العظمى عن الحججة الكبرى و اختارك من العصاة الحققة و جعل بيدك ازمة سياسة الامة بالشريعة الفراء و حراسة حقوقها بها و صيانة قلوبها عن الزيغ و الارتياب فيها و احوال اليك من بين الانام (و انت وارث الانبياء) مهام امور تسعد بها الملة في دارها الدنيا و تحضى بالعقبى و وضع لك اريكة الرياسة الدامة على الاقئدة و النهى اقامة لدعامة العدل و اثاره لمحجة الهدى و كتب عليك بما اولاك من السيادة على خلقه حفظ الحوزة و الذود عنها و الشهادة دونها على سنن من مضى و ان الامة قاصيها و دانيها و حاضرها و بادبها و وضعها و عاليها قد اذغنت لك بهذه الرياسة السامية الربانية جائية على الركب خارة على الاذقان تطمح نفوسها اليك في كل حادثة تعروها تطل بصاؤها عليك في كل مصيبة تمسها و هي ترى ان خيرها و سعدا منك و ان فوزها و نجاتها بك و ان امنها و امانها فيك .

فاذالمح منك غض طرف ، اونيت بجانبك لحظة ، و امهلتها و شانها لمحة ، ارتجفت اقدتها ، و اختلت مشاعرها ، و انتكثت عقائدها ، و انهدمت دعائم

ایمانها ، نم لبرهان للعامه فیما دانوا، الا استقامة الخاصة فیما امروا، فان وهن هولاء فی فريضة او قعد بهم الضعف عن امامة منكر، لا عتور اولئك الظنون والادهام ونكس كل على عقبه مارقا من الدين القويم ، حائداً عن الصراط المستقيم .

و بعد هذا وذاك وذلك اقول ان الامة الايرانية بمادهمها من عراقيل الحوادث التي آذنت باستيلاء الضلال على بيت الدين، وتناول الاجانب على حقوق المسلمين ، ووجوم الحججة الحق اياك اعنى عن القيام بناصرها و هو حامل الامانة، والمسئول عنها يوم القيمة قد طارت نفوسها شعاعا، وطاشت عقولها، و تاهت افكارها و قفت عوقف الخيرة (وهي بين انكار و اذعان و جحود و ايقان) لانهتدى سبيلا وهامت فى بيداء الهواجس فى عممة الوسوس ، ضالة عن رشدها لاتجد اليه دليلا و اخذ القنوط بمجامع قلوبها و سد دونهما بواب رجائها، وكادت ان تختار اياسامنها الضلالة على الهدى ، و تعرض عن محجة الحق و تتبع الهوى ، وان آحاد الامة لا يزالون يتسائلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت على حجة الاسلام (اياك اعنى) بالسبات والسكوت ، و حتم عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، واضطره الى ترك الشريعة و اهلها ، الى ايدى زنادقة يلعبون بها كيف ما يريدون و يحكمون فيها بما يشاؤون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا و ظنوا فى الحججة ظن السوء و حسبوا الامر احولة الحاذق، و اسطورة المنق ، و ذلك لانها ترى (وهو الواقع) ان لك الكلمة الجامعة ، و الحججة الساطعة، و ان امرك فى الكل نافذ ، و ليس لحكمك فى الامة منابذ، و انك لو اردت تجمع احاد الامة بكلمة منك (وهي كلمة تنشعب من كيان الحق الى صدور اهلها) فترهب بها عدو الله و عدوهم ، و تكف عنهم شر الزنادقة ، و تزيج ما حاق بهم من العنت و الشقاء ، و تنشلهم من ضنك العيش الى ما هو ارغدوا هنى، فيصير الدين باهله منيعاً حريزاً ، و الاسلام بحجته رفيع المقام عزيزاً .

هذا هو الحق انك راس العصاة الحققة، و انك الروح السارى فى آحاد الامة فلا يقوم لهم قائم الا بك و لاتجتمع كلمتهم الا عليك، لو قمت بالحق نهضوا جميعاً و اهتم الكلمة العليا و لو قعدت تنبطوا، و سارت كلمتهم هى السفلى ، و لربما كان هذا السير و الدوران حيثما غض حبر الامة طرفه عن شئونهم، و تركهم هملا بلاراع، و هم جبالارادع و لاداع ، يقيم لهم عذراً فيما ارتابوا، خصوصاً لما راوا ان حجة الاسلام قد ونى فيما اطبقت الامة خاصتها و اعانتها على وجوبه ، و اجتمعت على خطر الاتقاء فيه، خشية لتوبه ، الا وهو حفظ حوزة الاسلام الذى به بعد الصيت و حسن الذكر و الشرف الدائم و السعادة التامة ، و من يكون اليق بهذه و احرى بها من اصطفاء الله فى القرن الرابع عشر ، و جعله يرهان نالدينه، و حجة على البشر ،

ايها الجبر الاعظم ، ان الملك قد وهنت مريرته ، فسائت سيرته و ضعفت مشاعره

فقبحت سريرته، و عجز عن سياسة البلاد، و ادارة مصالح العباد، فجعل زمام الامور كليها و جزئها بيد زنديق اثم، غشوم ثم بعد ذلك زعيم .. يسب الانبياء في المحاضر جهرا ، ولا يذعن لشريعة الله امرا ، ولا يرى لرؤساء الدين و قرا ، يشتم العلماء ، و يقذف الاتقياء . و يهين السادة الكرام، و يعامل الوعاظ معاملة اللثام ، و انه بعد رجوعه من البلاد الافرنجية قد خلع العذار، و تجاهر بشرب العقار ، و موالة الكفار ، و معاداة الابرار ، هذه هي افعاله الخاصة في نفسه. ثم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية و منافقها لاعداء الدين: الهمان ، والسبل الموصلة اليها، و الطرق الجامعة بينها و بين تخوم البلاد ، و الخانات التي تبنى على جوانب تلك المسالك الفاسقة التي تتشعب الى جميع ارجاء المملكة و ما يحيط بها من البساتين و الحقول .. نهر الكارون و الفنادق التي تنشأ على ضفتيه الى المنبع و يستنبها من الخبائث و المروج، و الجادة من الاهواز الى طهران و ما على اطرافها من العمارات و الفنادق و البساتين و الحقول .. و التنبك و ما يتبعه من المراكز و محلات الحرث و بيوت المستحفظين و الحاملين و البائمين اني وجد وحيث نبت ، و حكر العنب للخمور و ما تستلزمه من الحوانيت و المعامل و المصانع في جميع اقطار البلاد ، و الصابون و الشمع و السكر و لوازمها من المعامل، و البنك و ما ادراك ما البنك هو اعطاء زمام الاهالي كلية بيد عدو الاسلام و استرقاقه لهم و استملاكه اياهم و تسليمهم له بالرياسة و السلطان

ثم ان الخائن البلدي اراد ان يرضى العامة بواهي برهانه فحقيق قائلا ان هذه معاهدات زمانية ، و متاولات و قتيبة لا تطول مدتها ازيد من مائة سنة !! يا الله من هذا البرهان الذي سوله اخرق الخائنين، و عرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقا لسكوتها (لوسكتت) مرذاب رشت و نهر الطبرستان و الجادة من الانزلي الى الخراسان و ما يتعلق بها من الدور و الفنادق و الحقول ... ولكن الدولة الروسية شمخت بانفها و اعرضت عن قبول تلك الهدية، و هي عازمة على استملاك الخراسان و الاستيلاء على آذربايجان و ما ز ندران ان لم تنحل هذه المعاهدات و لم تنفخ هذه المقاولات القاضية على تسليم المملكة تماما بيد ذلك العدو الالذ، هذه هي النتيجة الاولى لسياسة هذا الاخرق .

و بالجملة ان هذا المجرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانية على الدول ببيع المزاد و انه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد واله عليهم الصلوة و السلام للاجانب و لكنه لخسة طبعه و دنائة فطرت لا يبيعهما الا بقيمة زهيدة و دراهم معدودة (نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللثامة و الشره بالخيانة و السفه) و انك ايتها الحججة ان لم تقم بناصر هذه الامة و لم تجمع كلمتها و لم تنزعها بقوة الشرع من يدها الا اثم لاصحبت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤون و يفعلون ما يريدون) و اذا فانتك هذه الفرصة ايتها الجبر و وقع الامر و انت حتى لما اقبقت ذكر اجميلا بعدك في صحيفة